

## قانون جزایی و انتظارات عمومی

ر صدر موضوعات مورد مطالعه علوم اجتماعی، انسان جای دارد؛ زیرا اجتماع محیطی است که انسان را درون خود گرفته و آنچه در علوم اجتماعی مورد مطالعه قرار می گیرد، روابط اجتماعی است که با تصورات و حتی عقاید مختلف ظهور و بروز پیدا می کند. به هنگام مطالعه بر روی انسان، لازم است به یک امر مهم دیگر نیز توجه شود و آن این که تمامی موجودات تابع سرنوشت و مقدرات خود هستند؛ با این تفاوت که به نظر می رسد انسان در اعمال خود آزاد است.

اما باید دید آیا معنای آزادی انسان این است که وی تابع هیچ قانونی نباشد؟

آزادی مورد نظر ما از چنین توسعه نامعقولی برخوردار نیست؛ زیرا هر موجودی قانون مخصوص به خود را دارد و انسان هم مانند سایر موجودات از چنین ویژگی برخوردار است. به عبارت دیگر، هر موجودی را هدف و کمال مطلوبی است که باید به آن برسد و قانون در این جایگاه، قاعده و رویه ای است که این حرکت را تنظیم کرده و بدان انضباط عملی می بخشد. قانون برای انسان جهت و اهمیت ویژه ای دارد؛ یعنی عمل کردن به آن تابع عقل است. به دیگر سخن، در مجاورت آزادی عمل، ضرورت های عقلانی برای عمل و یا امتناع از آن موجود است. مرجع تشخیص که محرک اجرای اعمال آزاد و ارتباط دهنده آن اعمال با قواعد عقلی است، احساسات اخلاقی و به عبارت دیگر، وجدان

می باشد. در نگاه دیگر، قانون وسیله سازش دادن روابط اجتماعی نیست؛ بلکه ابزار اعمال قدرت برای صیانت از آن روابط بوده و در صورتی که مورد تجاوز قرار گیرد، پشت سر این روابط، حاکمیت همچون فرشته عدالت ظاهر می شود که در یک دست ترازوی برای اندازه گیری اعمال دارد و در دست دیگر شمشیری برای تحمیل احترام.

شمشیر بدون ترازو نماینده قدرت مطلقه است و ترازوی بی شمشیر، نماینده ضعف حقوق و هیچ یک بدون دیگری دوام و قوام ندارد. نظم کامل قضایی در جایی به منصفه ظهور می رسد که عدالت با ترازو و شمشیر همراه باشد و شمشیر با ترازوی دقیق حامی موازنه است. با این توصیف است که قانون در زندگی اجتماعی نمود عینی و ملموسی خواهد داشت؛ زیرا انسان ها محکوم به زندگی اجتماعی هستند و به همین جهت وظایف و تکالیفی را در قبال اجتماع عهده دار می باشند؛ همچنان که جامعه نیز وظایفی را در قبال آنها تقبل نموده و در حقیقت یک نوع تضامن میان افراد مقیم در یک جامعه برای حفظ نظم عمومی موجود است. حال این پرسش مطرح می شود که هدف از اعمال مجازات چیست؟

جنایت که عملی ضد اجتماعی تلقی می شود، در جامعه یک واکنش اخلاقی را به همراه یک واکنش عملی به وجود می آورد. در نوع اول، حس انتقام جویی جامعه تحریک شده و به این موضوع اعتقاد پیدا می کند که عذاب و دردی که بر اثر جنایت ایجاد شده است، باید از طریق مجازات جبران گردد و صدمات بدنی مجرم و محروم ساختن او از حقوق

فردی و اجتماعی بدین منظور است. در نوع دوم، هدف مجازات این است که مجرم را از ارتکاب مجدد جرایمی نظیر آن بازدارد و مانع از تمایل اشخاص دیگر به تقلید از مجرم و ارتکاب اعمالی همانند آن شود. در نتیجه، مجازات برای شخص از دو اثر شخصی و اجتماعی برخوردار است. بنابراین رنج و عذابی که به مجرم بر اثر اعمال مجازات وارد می شود، نتیجه مجازات است نه هدف آن و آثاری که این نتیجه باقی گذاشته و تأثیرات شخصی و اجتماعی که ایجاد می کند، باید هدف مقنن از وضع قانون مجازات باشد. در حقیقت هدف از تدوین قوانین جزایی، اصلاح مجرم و برقراری نظم عمومی است و قانون دستوراتی جامع است که نشان می دهد چگونه باید در یک اجتماع منظم و مرتب بود. قانون، مجازات را در حدودی که برای اصلاح مجرم لازم است، تعیین می کند. با نگاهی اجمالی تصدیق خواهیم نمود که در گروه های اجتماعی با دو دسته مجرم مواجه هستیم که هر یک مجازات متناسبی را می طلبند. در گروه اول مجرمانی دیده می شوند که حسب اتفاق در مقام ارتکاب جرم قرار گرفته اند؛ یعنی این دسته از مجرمان زندگی منظمی داشته، غرایزشان عادی و قدرت مقاومت و استدلال آنها معمولی است؛ اما یک سقوط اتفاقی و یک تمایل نفسانی شدید موجب ارتکاب جرم از سوی این افراد شده و به محض آن که این حادثه مرتفع گردد، آنها باز هم راه راست خود را در پیش گرفته و تردید و انحرافی ندارند. در این موارد مجازاتی که آنها را با جامعه همگام سازد و موجب تنبه و اصلاح شود، کافی به نظر می رسد. اما در مقابل این گروه، جانی های حرفه ای که

غیرقابل اصلاح می‌باشند\_ قرار دارند. این افراد دارای تشکیلات منحرف کننده‌ای بوده و تعلیماتی را برای تجاوز با نیت داخلی و خارجی و تجاوز به اموال می‌دهند. اینان دارای غرایزی خشک و خشن و فاقد احساسات طبیعی و اخلاقی و عاری از تربیت صحیح بوده و نمونه‌ای از بدبختی و عیب هستند. شاید پیش از آن که این افراد به طرف ارتکاب جرم بروند و داخل در صف مجرمان به عادت شوند، در اجتماع موضع مناسبی را نیافته‌اند. شاید تنها و بی‌کس و کار و بی‌جا و منزل و به دور از تقوا و خدائشناسی مانده‌اند.

هر چه باشد، علت اصلی مجرم شدن آنان در وضع غیرقابل اصلاح و آشتی ناپذیری با اصلاح می‌باشد و عادت مجرمانه و ذوق بدکاری ملکه ثانوی آنها شده است و اگر آنها را آزاد بگذارند و از وسایل غرق شدن در منجلاب خیانت دورشان نسازند، همیشه در معرض تکرار جرم قرار دارند. این دسته، دشمنان سعادت و نظم جامعه هستند؛ انگل‌هایی که پیوسته با گروه‌های خود، دستجات خطرناکی را به وجود می‌آورند و هیچ مجازاتی آنها را از راه عادت منحرف و با طبیعت جامعه همگام نمی‌سازد. بدیهی است؛ انتظار عمومی آن است که نباید در برابر اعمال این دو گروه برخورد یکسانی صورت پذیرفته و واکنش اجتماعی در رابطه با آنان بالسویه اعمال گردد.

نویسنده : علی اصغر شکری